هوالعلیم

تفسیر روایت علی قسیم النار و الجنة

سه معنای روایت علی قسیم الجنة و النار

برگرفته از کتاب «امام شناسی»
حضرت علاّمه آیت‌الله حاج سیّد محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس سرّه

بسم الله الرّحمن الرّحيم
و صلّى الله على محمّد و آله الطاهرين
و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين

معنای روایات وارده بر اینکه علیٌّ قسیم الجنّة و النّار

در روایات بسیاری وارد است که عَلِيٌّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النّارِ[1]

علی تقسیم کننده بهشت و دوزخ است.

این روایات نه تنها از طریق اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین وارد شده است، بلکه از طریق عامّه نیز روایاتی در این باره روایت شده است.

ما برای این روایات سه معنی می‌کنیم که آنها نیز مترتب بر یکدیگر می‌باشند. یعنی در سه مرحله متفاوت از نقطه نظر ظهور و خفا آنها را تفسیر می‌نمائیم:

معنای اول:

اوّل: از نقطه نظر عمل، و آن اینکه أمیرالمؤمنین که از طرف خدا دارای مقام ولایت و امامت بوده، فعل و گفتارش حجّت است یعنی افراد مسلمان بلکه تمام افراد بشر، باید در تمام شئون حیاتی خود به آن حضرت اقتدا کنند.

بنابراین هر کس از آن حضرت پیروی کند مسلّماً اهل صدق، و صفا، و عبادت، و تسلیم، و جهاد، و جود، و ایثار خواهد بود؛ و معلوم است که چنین شخصی اهل بهشت است؛ چون بهشت ظهور افعال و ملکات نیک در عوالم دیگر است؛ و هر کس دعوت آن حضرت را رّد کند و اقتدا به‌سیره آن حضرت ننماید دروغ، و خیانت، و کم فروشی، و رباخواری، و زیاده طلبی، و شهوت‌پرستی، و نفع طلبی، و هواخواهی، و اعراض از ذکر خدا را دنبال کند مسلّماً اهل دوزخ است؛ چون دوزخ نیز ظهور مَلَکات و افعال زشت در آن عوالم است؛ و آنچه موجب تفریق و جدائی این دو دسته از هم گردیده است امر و نهی مقام ولایت است که دسته‌ای پذیرفتند و دسته‌ای رّد کردند.

بنابراین علی قسمت کننده بهشت و جهنّم خواهد بود؛ مانند معلّمی که شاگردانی تربیت می‌کند، و به آنها دروس را تعلیم می‌کند، یک دسته کوشش می‌کنند، و دروس را یاد می‌گیرند و دسته دیگر، تن به تنبلی داده، و از تعلّم و یاد گرفتن، ابا می‌کنند. معلّم یک دسته را قبول و دسته دیگر را مردود می‌کند، پس صحیح است که بگوئیم معلم دسته‌ای را به مقام بالا فرستاده و دسته‌ای را در مکان سابق خود زندان نموده است؛ همچنین صحیح است که بگوئیم: عَلِيٌّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النّارِ.

معنای دوم:

دوّم: از نقطه نظر حبّ و بغض، چون نتیجه و روح عمل، محبّت است؛ لذا افرادی که دارای محبّت نباشند، بلکه عیاذاً بالله بغض آن حضرت را در دل بپرورانند آنها از حقیقت و واقع بسیار دورند؛ کسی که چیزی را دوست داشته باشد مسلّماً آثار او را نیز دوست دارد کسانی که أمیرالمؤمنین را دوست دارند، از افعال و گفتار و سیره آن حضرت نیز مسرور، و محبّت این آثار را دارند؛ و بالعکس کسانی که أمیرالمؤمنین را دشمن دارند، سیره و سنّت آن حضرت را نیز مبغوض دارند، لذا کردارشان طبعاً کرداری خشن و ناپسند است، و چون افعال نیک در انسان ایجاد محبّت و صفا و نور می‌کند، و افعال

[1] ینابیع المودة، ۸۳ ـ ۸۵.

زشت موجب ظلمت، و تاریکی قلب، و قساوت می‌گردد؛ بنابراین دوستان أمیرالمؤمنین طبعاً مردمی با حقیقت و با صفا و با محبت بوده، قلب آنان پاکیزه و روح آنان نورانی‌تر و نفس آنان سبک‌تر است؛ و دشمنان أمیرالمؤمنین، طبعاً مردمی از حقیقت و صفا دور، قلب آنان تاریک، و نفس آنان خسته، و سنگین، و روح آنان آلوده است.

و چون نتیجه اعمال نیک همان صفا و نورانیت و محبّت به خداست، و نتیجه اعمال زشت ظلمت و قساوت و اعراض از خداست، بنابراین امیرالمؤمنین به سبب تقسیم نمودن افراد مردم را به دو دسته محبّ و مبغض؛ آنها را به دو دسته بهشتی و دوزخی تقسیم فرموده است.

قندوزی حنفی از ابوصلت هروی روایت می‌کند، که مأمون از حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام سؤال کرد: که مرا خبر ده به‌چه علّتی جَدَّت أمیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام قسیم جنّت و نار است؟

حضرت رضا فرمودند: **آیا خودت از پدرانت از عبد الله بن عباس روایت نمی‌کنی که او گفت:** سَمِعْتُ رَسولَ اللهِ یقولُ: حُبُّ عِلّیٍ ایمانٌ وَ بُغْضُهُ کفْرٌ

از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود حبّ علیّ ایمان و بغض علیّ کفر است؟

در جواب گفت: آری،

حضرت رضا فرمودند:

چون بهشت جای مؤمنین و جهنم جای کافرین است؛ اگر بنا بشود تقسیم ایمان و کفر بر مدار حبّ و بغض علی باشد بنابراین علی قسیم بهشت و جهنّم شده است.

مأمون گفت:

لا ابقانی الله بعدک انک وارث جدک رسول الله خداوند مرا بعد از تو زنده نگذارد (که بر من مشکلی پیدا شود و تو نباشی که آن مشکل را حلّ کنی)، حقّاً تو وارث جدّت رسول خدا هستی!

ابو صلت می‌گوید: چون حضرت رضا علیه السّلام از مجلس مأمون به منزل خود مراجعت فرمود، عرض کردم: فدایت شوم چقدر خوب پاسخ مأمون را دادید حضرت فرمود: ای ابا صلت! این کلامی بود که بدون تأمّل قبلی یک مرتبه بر زبان من جاری شد، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ ابی یحَدَّثُ عَنْ آبائِهِ عَنْ عَلِیّ عَلَیهِمُ السَّلامُ انَّهُ قالَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله: یا عَلِیُّ انْتَ قَسیمُ الْجَنَّةِ وَ الْنّارِ یوْمَ الْقَیمةِ تَقولُ لِلنَّارِ: هَذَا لِی وَ هذا لَک من از پدرم شنیدم که از پدرانش نقل می‌کرد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرموده است: ای علیّ تو قسمت کننده بهشت و جهنّمی در روز قیامت، به آتش میگوئی: این برای من است، و آن برای تو.

و نیز خوارزمی موفّق بن احمد مکی با اسناد خود از نافع از ابن عمر روایت کرده است که او گفت: قالَ رسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله لِعَلِیّ: اذا کانَ یوْمَ الْقَیمةِ یؤْتَی بِک یا عَلِیُّ بِسَریرٍ مِنْ نورٍ، وَ عَلیَ رَاسِک تاجٌ، قَدْ اضاءَ نَورُهُ وُ کاد یخْطِفُ ابْصارَ اهْلِ الْمَوقفِ، فَیأتِی النَّداءُ مِنْ عِندِ اللهِ جَلَّ جَلالُهُ: اینَ وَصِیُّ مُحَمَّدٍ رَسولِ اللهِ؟ فَتَقولُ: ها انا ذا! فَینادِی الْمُنادی: ادخِلْ مَنْ احَبَّک الْجَنَّةَ وَ ادْخِلْ مَنْ عاداک فی النّارِ فَانْتَ قَسیمُ الْجَنَّةِ وَ النّارِ[1]

حضرت رسول الله به أمیرالمؤمنین فرمودند: چون روز بازپسین شود ای علیّ! تو را به روی یک تختی از نور در محشر بیاورند، و بر سرت تاجی است که نور او صحرای محشر را روشن کند، بطوری که نور چشمهای اهل موقف از شدّت نور آن نزدیک می‌شود که از بین برود، در این هنگام ندا از جانب خداوند جلّ و علا می‌آید کجاست وصیّ محمّد رسول خدا؟

تو می‌گوئی منم اینجا! منادی ندا در می‌دهد: ای علی داخل کن در بهشت هر که تو را دوست دارد، و داخل کن در دوزخ هر که تو را دشمن دارد، ای علی بنابراین تو قسمت کننده بهشت و جهنم

[1] «ینابیع المودة» ص ۸۵

خواهی بود.

و نیز ابن مغازلی شافعی با سند خود از ابن مسعود روایت کرده است که قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله: یا عَلِیُّ انَّک قَسیمُ الْجَنَّةِ وَ النّارِ، انْتَ تَقْرَعُ بابَ الْجَنَّةِ وَ تَدخُلها احِبَّائَک بغَیر حِسَابٍ[1]

حضرت رسول الله فرمودند: ای علی تو قسمت کننده بهشت و آتشی، تو در بهشت را میکوبی و دوستانت را بدون حساب داخل آن می‌کنی...

معنای سوم:

سوّم: از نقطه نظر تابش شعاع ولایت و ظهور و بروز حقائق و مخفیات و بروز استعدادات است، و این مرحله احتیاج به دقّت و تأمّلی دارد، و برای روشن شدن این مرحله مقدّمه‌ای به عنوان مثال و شاهد ذکر می‌کنیم:

معلوم و مشهود است که در فصل زمستان که خورشید از زمین دور می‌شود، و زمین حرارت خود را از دست می‌دهد، تمام آثار و ظهورات زمین از بین می‌رود، زمین فسرده و سرد، آثار حیاتی خود را از دست می‌دهد، و خواصّ و آثار موجودات در آن ظهوری ندارد، درختان خشکیده، نه برگ و نه میوه دارند، گویا در زمین چوبهای خشکی فرو برده‌اند، درخت سیب و گلابی، انار و زردآلو و گردو و درختهای بی‌میوه همه در یک ردیف قرار می‌گیرند، به طوری که ابداً از هم تمایزی و حدّ فاصلی ندارند؛ چون در آن ظهور و فعلیت نیست، و استعدادات کامنه آنها نیز مشهود نیست؛ لذا همه با هم در یک ردیف حساب شده، و به نام چوب خشک که نه ضرری دارد و نه نفعی به حساب می‌آیند.

گلها و سوسن‌ها همه پژمرده و خراب و بی‌اثر، نه از گل یاس و رازقی بوئی، و نه از گیاههای بدبو اثری، نه گل سرخ طراواتی دارد، و نه گل خرزهره تلخی و تندی نشان می‌دهد.

بلبلان و قناریان و زاغان و کرکسان همه و همه در آشیانهای خود خزیده‌اند، و مارها و عقربها نیز با مرغان دلربا همه خفته، و در لانه‌های خود فسرده و بی حسّ افتاده‌اند.

همین که خورشید جهان‌تاب با فرا رسیدن فصل بهار و تابستان به زمین نزدیک شد، و شعله‌های زنده کننده حیات بخش خود را به زمین فرستاد، آن استعدادات مخفیه همه به مرحله فعلیت می‌رسند. از درخت سیب شاخها، و برگها و میوه‌های سرخ، و معطّر و شیرین، صحنه باغ را می‌آراید؛ و از درخت گلابی، این میوه خاصّ بیرون می‌آید، درخت زردآلو با آن منظره دلنشین خود و میوه‌های زرد و خوش طعم و معطّر حد فاصل و مایز وجودی خود را از سایر همقطاران خود در فضای باغ اعلان می‌کند، و نیز درختهای بی‌بار و درختهائی که میوه‌های تلخ و ترش و مضرّ به بار می‌آورند، مانند بعضی از درختهای جنگلی، آنها نیز بی شخصیتی و بی‌اثری خود را ابراز نموده، و در مقابل درختان دیگر سرافکنده، و مجال غرور و استکبار و بلند منشی در آنها نمی‌ماند.

مرغها و بلبلها همه در فضای باغ به نغمه سرائی مشغول، و زاغان و کرکسان نیز به دنبال جیفه‌ها و طعمه‌های خود در پروازند.

موشها و مارها و عقربها همه اظهار وجود نموده لای سنگها و رودخانه‌ها در حرکت می‌آیند، اینها همه و همه در اثر تابش خورشید، و ظهور گرمای حیات بخش آن است.

خورشید که تابید، هر موجودی استعداد خود را ظهور می‌دهد، و مراحل، مختفیه خود را آشکار می‌سازد، و قبل از طلوع و تابش آن در موجودات، فرق و تمایزی نبود.

خورشید ولایت نیز چنین است، قبل از آنکه طلوع کند، و بر قلوب بتابد، و امر و نهیی پیدا شود، همه افراد در یک ردیف به طور ساده زیست می‌نمودند، نه سعید را از شقیّ تفاوتی بود، نه بهشتی را از جهنّمی، نه مؤمن را از کافر، نه عادل را از فاسق، نه محبّ را از مبغض، و نه موحّد را از مشرک

---

[1] همان کتاب صفحه ٤٨.

﴿كانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً﴾[1]

همه و همه در یک ردیف قرار گرفته، و چه بسا ممکن بود اشقیا خود را از سعدا بهتر دانند، و به خود بیشتر بالند.

همین که آفتاب ولایت طلوع کرد و، بر جانهای فسرده تابید، و نفوس را به جنبش انداخت سرائر و ضمائر و غرائز هر یک از افراد انسان طلوع نموده، و با اختیار یا راه سعادت را طیّ کرده و آن استعدادات روشن و نورانی را به مرحله فعلیت می‌رسانند، و در اشقیاء نیز آن خبث سریرت را به سبب تمرّد و انکار و جحود قلبی آنان ظاهر نموده، و در مراحل فعل و گفتار، آثار زشت و بدی از خود بروز می‌دهند.

پاک فطرتان صفوف عبودیت را منظّم، دنیا را از تواضع، و انفاق، و ایثار، و رحم، و انصاف، و یتیم نوازی، و صدق و صفا، و عدل، و توحید پر می‌کنند؛

و زشت سرشتان نیز صفوف، فجور، و فسوق خود را تشکیل و دنیا را از خیانت و زشتی و قساوت و پایمال ساختن حقوق و اموال و دروغ و ظلم و شرک پر می‌کنند.

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ إِنَّ اللهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[2]

و به عبارت دیگر چون امام، حقیقت و روح قرآن است؛ همان‌طور که اثر قرآن شفا و نور رحمت برای مؤمنین است و موجب ترقّی و تکامل آنها و درباره ظالمین موجب ظلمت، و خسار، و وبال و تبار، و موجب ازدیاد قساوت و ظلمت آنهاست؛ همین‌طور وجود امام علیه السّلام دارای این اثر و خاصّه است.

﴿وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَساراً﴾[3]

آیات قرآن بر مؤمن خوانده می‌شود و در اثر پذیرش دل او، و خضوع و خشوع قلب او، و ازدیاد ایمان و توکل او، موجب ترفیع مقام و منزلت، و چون بر کافر خوانده شود در اثر ردّ نمودن دل او و انکار نمودن و مقابله کردن و تمرّد نمودن، موجب ازدیاد ظلمت و خسارت است.

خورشید ولایت که تابید دلهای مؤمنین چون چراغ نورانی از آن حرارت و نور بهره می‌گیرد، و بوی عطر جان‌بخش از جان و سر آنان بر می‌خیزد و فضای عالم انسانیت را معطّر می‌سازد، و دلهای کافرین از آن خسته و ملول و کدِر می‌شود، و بوی تعفّن که در آنها مختفی بود مشام انسانیت را ناراحت، و دماغ عقل و حقّ را خسته و ملول می‌نماید.

امام از نقطه نظر ملکوت و قلوب بنی آدم هر استعدادی را به ظهور رسانیده، و آن‌را در راه و روش خود به مقصد می‌رساند. مؤمنین را به بهشت و کافرین را به دوزخ می‌فرستد و هر جنبنده را از نقطه نظر ملکوتش به راه و صراطی که متناسب با آن است حرکت می‌دهد. ﴿ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[4]

برای هر یک از مؤمنین در بهشت مقامی معلوم، و جائی معین، و برای هر یک از کافرین در دوزخ مکانی معلوم و مشخص است، و وصول به این غایت به توسط امام است، که هر کس را در راه

---

[1] سوره بقره: ۲ ـ آیه ۲۱۳.

[2] سوره انفال: ۸ ـ آیه ۴۳.

[3] سوره اسراء: ۱۷ ـ آیه ۸۲.

[4] سوره هود: ۱۱ ـ آیه ۱۱.

و مقصد خودش از نقطه نظر تکوین هدایت نموده، و از نقطه نظر تشریع به علّت قبول و ردی که مؤمنین و کافرین را در دو صف متمایز و متقابل قرار می‌دهد، همه را به کمال استعداد خود رهبری می‌نماید.

بنابراین چه عالی و چه خوب فرمود حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله: که عَلِیٌّ قَسیمُ الْجَنَّةِ وَ النّارِ.[1]

[1] این مقاله از امام شناسی ج اول، ص ۱۴۸-۱۵۶ گرداوری شده است.